

## کشاورز در شعر کودک و نوجوان

محمود پوروهاب

است که در شعر به جزئیات بیشتر می‌پردازد و این جزئیات که از نوع مادی و بیرونی است، وقتی پهلوی هم قرار می‌گیرند، واقعیت‌های اجتماعی نمود بهتری پیدا می‌کنند. تأکید او بر جزئیات مادی و طبیعی، شعر او را بیش از پیش واقع‌گرا نشان می‌دهد:

شیر آب طرف شویبی  
 ظهر تا حالا خراب است  
 چکه دارد، مادر آن را  
 با تمام زور خود بست  
 نوزده تا، در دقیقه  
 قطره‌ها را می‌شمارم  
 بعد یک لیوان خالی  
 زیر آن‌ها می‌گذارم

قطره‌ها با نظم و ترتیب  
 می‌چکند از لوله شیر

روی یک ظرف نشسته

نه، دقیقاً روی کفگیر

می‌چکند از ابر و اشرف

قطره‌ها مانند باران

می‌شود لیوان پر از آب

می‌دهم آن‌را به گل‌دان<sup>(۲)</sup>

اگر بخواهیم شعر کودک را از گذشته تا به امروز، مورد نقد و بررسی قرار دهیم، نباید از جنبه «محاکاتی» آن غافل بمانیم. زیرا شاعر کودک، به سبب این که مخاطب کوچک، کلامش را درک کند و از آن لذت ببرد، به واقعیت‌های جهان بیرون می‌پردازد. اگر چه «محاکات»<sup>(۱)</sup> فقط تقلید محض جهان بیرونی (عینی) نیست و جهان ذهن و درون را نیز شامل می‌شود، بیشترین کوشش شاعران کودک، پرداختن به واقعیت‌های عینی و بیرونی است، نه ذهنی و درونی. بنابراین، آثارشان از عناصر مهم خیال‌انگیز و انواع ابهام‌چندان برخوردار نیست و خیال‌انگیزی این آثار، بیشتر در محور عمودی کلام است که بروز می‌یابد. به هر صورت شاعران کودک، شاعرانی واقع‌گرا (رنالیست) به شمار می‌آیند. در این میان، شعرهای ناصر کشاورز که به نظر می‌رسد نسبت به آثار دیگران حجم بیشتری دارد، مصداق بارزتری است.

### کشاورز در شعر کودک

شعرهای کودک این شاعر، بیشتر بر مجرد واقعیت‌های اجتماعی و خانوادگی دور می‌زند و نوعی برداشت از جامعه‌ای است که کودک با آن سروکار دارد. یک وجه تمایز شعرهای کودکانه ناصر کشاورز، نسبت به شاعران دیگران، در این

اما جدا از دید رئالیستی، باید ناصر کشاورز را بیشتر یک «فرمالیست» نامید. منظور فقط رعایت قالب و وزن و قافیه نیست. علاوه بر این‌ها او به لفظ و شکل، نحوه بیان، تکرار واج‌ها، پی‌آوری‌ها، فصل و وصل و آن چه به فرم کلی یک شعر منجر می‌شود، توجه دارد و این عوامل فرم آفرین را در نظر می‌گیرد. هم چنین بین فرم و محتوا رابطه‌ای قائل است، ولی باید این را در نظر داشت که آن چه از نظر شکل و بافت هنری کلام در فرمالیسم مورد نظر است، محور افقی و برای مثال یک بیت را هم شامل می‌شود. این در حالی است که در شعر کودکان کشاورز، بنا به ساختار شعر کودک، نحوه بیان و هنری بودن آن یا ماحصل هنری کار، در محور عمودی و به عبارتی در کل یک شعر است. به این دلیل که آن چه فرم شعر کودک را می‌سازد، بیشتر موضوعی مشخص یا یک موضوع است و اگر موضوع‌های فرعی هم دارد، وابسته به موضوع اصلی است. تم و موتیف‌ها نیز در شعر کودک، به موضوع اصلی برمی‌گردد و کمتر شعر کودکی است که فاقد موضوع بوده و تنها براساس مضامین شکل گرفته باشد. مثلاً در شعر بزرگسال، غزل‌های حافظ براساس موضوع نیست، بلکه این مضمون‌ها هستند که سازنده شعر اویند.

برای همین، گاه هر بیت از غزل حافظ، ساز جداگانه‌ای می‌زند و بیت‌ها به یکدیگر وابسته نیستند. برعکس شعرهای سعدی که موضوعی است و همه ابیات غزل او، در خدمت یک موضوع کلی قرار دارد.

اما آن چه از حسن شعرهای ناصر کشاورز می‌توان گفت و فرمالیست‌ها هم بر آن تأکید دارند، نوع «آشنایی زُدایی»<sup>(۳)</sup> در شعر اوست. ناصر کشاورز به سبب سابقه و تجربه‌ای که سال‌هاست در شعر کودک دارد، می‌کوشد به موضوعات تکراری و دم دستی که دیگران درباره آن سخن‌ها گفته‌اند، با زاویه دید دیگر و بیان دیگر بپردازد.

طوری که خواننده شعر او فکر می‌کند تازه و برای اولین بار با موضوع بدیعی روبه‌روست:

«بندهای کفش من  
هر دوشان نرم و شلند  
مثل کرم باغچه  
قهوه‌ای رنگ و بلند...»<sup>(۴)</sup>

□  
«یک خط راه‌آهن  
نزدیک خانه ماست  
بر روی آن قطاری  
مانند مار بوآست...»<sup>(۵)</sup>

«... در جعبه من دکمه‌ای است  
گرد و طلایی، زرد زرد  
گفتم به بابا این طلاست  
بابا ولی باور نکرد  
□  
آن را نگاهی کرد و گفت  
این آشغال از آهن است  
ای کاش می‌فهمید او  
این چیزها گنج من است...»<sup>(۶)</sup>

شاید بزرگ‌ترین حسن و قوت او یافتن موضوعات بکر باشد. موضوعات و سوزدهایی که دیگران کمتر به آن‌ها دقت می‌کنند و اگر هم توجه داشته باشند، به نظرشان نمی‌آید که موضوع جالبی برای شعر باشد. کشاورز با دقت نظر، به این موضوعات پیش پا افتاده و جزئی می‌پردازد و بالاتر از همه، در بیان آن موفق است. طوری که گاه اگر همین موضوعات به ظاهر کوچک را به هر شاعر دیگری بدهند، از عهده سرودن یا نظمش برنمی‌آید. موضوعات بکری که در مجموعه شعرهای کودکان او کم نیستند:

قسمتی از موی خود را  
می‌گذارم لای شانه  
بعد آن‌ها را به دقت  
می‌شمارم دانه دانه

کنجکاو و تا بدانم

چند مو دارد سر من

هیچ کس آگاه از این راز

نیست حتی مادر من

مو شمردن کار سختیست

امتحان کن تا بدانی

پای یک آئینه باید

پنج شش ساعت بمانی

من خودم یک شب رسیدم

تا هزار و نُهصد و بیست

لااقل فهمیدم این را

موی من کمتر از این نیست. (۷)

یک روز با مامان

رفتم به نانوائی

نان‌های سنگک را

می‌پخت آقایی

تا نوبت ما شد

یک نان به مامان داد

یک سنگ کوچولو

روی زمین افتاد

قل خورد و صاف آمد

پهلوی پای من

خیلی دلم می‌خواست

باشد برای من

برداشتم آن را

با دست خود اما

چون داغ بود آن سنگ

سوزاند دستم را

من آمدم خانه

آن سنگ تنها ماند

بر روی انگشتم

عکسی از او جا ماند (۸)

□

اما آن چه گاه انسان را به اندیشه وامی‌دارد، این

است که «چرا بیشتر شعرهای کودکانه و حتی

بخشی از شعر نوجوانانه، به مرور زمان دیگر

جالب توجه به شمار نمی‌آیند و خواننده از

## ● یک وجه تمایز شعرهای

کودکانه ناصر کشاورز، نسبت به

شاعران دیگران، در این است که

در شعر به جزئیات بیشتر

می‌پردازد

دوباره خوانی آن‌ها لذت نمی‌برد؟»

درست است که شعر کودک را یا در نظر گرفتن

مخاطب و ظرفیت او باید نقد زد، اما شعر، به هر

صورت شعر است و نباید محوریت کلام و جوهره

و اساس هنری آن را از یاد بُرد. واقعیت این است که

اگر به همین چند شعری که از کشاورز مثال زدیم،

توجه کنیم، به نظر می‌رسد کلام به نظم نزدیک‌تر

است تا به شعر. اگر چه عنصر تشبیه، تشخیص،

عاطفه و هم چنین، موسیقی وجود دارد و در کل

باعث تخیل می‌شود و همین‌ها نسبتاً کلام را هنری

می‌کند، آن قدر نیست که شعریت، آن بر نظم بچَرَد.

بدون شک فاقد بسیاری از چیزهاست؛ مثل

تصویرهای ذهنی یا تازک خیالی‌ها، ایهام، ترکیبات

تازه، زبان‌پریشی‌ها، ایهام، پارادوکس، حتی مجاز

و اغراق نیز در این شعرها کم رنگ است. هم چنین

اندیشه در شعر کودک و بسیاری از شعرهای

نوجوان در سطحی بسیار پایین‌تر از احساس و

عاطفه قرار دارد. بنابراین، این گونه شعرها با

ماهیه‌های اندک هنری، در مجموع به نظم نزدیک‌ترند

تا شعر. به عبارت دیگر، شاعر کودک همیشه در زمان حال قرار دارد و شخصیت شعری خود را از حال فراتر نمی‌برد. نگاه او تنها به واقعیت‌های ملموس زمان خود است؛ آن هم با بیان مستقیم و با تأکید بر بعضی مظاهر طبیعی و صنعتی که امکان از بین رفتن و رنگ باختن آن‌ها در آینده وجود دارد. هم چنین توصیف‌های مکرر یا کلیشه‌ای | که در شعرهای مذهبی ما بیداد می‌کنند | و همه آن چه

کاشکی بابا هم  
مثل این دفتر بود  
غصه‌هایش را من  
پاک می‌کردم زود  
می‌کشیدم در آن  
چیزهای عالی  
می‌نوشتم شادی  
خنده و خوشحالی<sup>(۹)</sup>

این شعر نسبت به شعر «نان سنگک» که پیش از این آمد، هم شعری‌تر است و هم مخاطب عام‌تری دارد. مثلاً من ندیده‌ام که در شمال کشور، نان سنگک درست کنند، بنابراین کودکان آن جا و شاید جاهای دیگر، از خواندن آن شعر چندان لذت نمی‌برند. با این همه، شعرهای کودکانه و از جمله شعرهای کشاورز، از جهت هنری همه در یک سطح نیستند. آن چه مسلم است، کشاورز توجهی به ساخت شکنی یا شالوده شکنی ندارد. مثلاً در همین شعر باز می‌توانست شخصیت بابا به شخصیت عام‌تری تبدیل شود تا هم جذاب‌تر باشد و هم تصویری نامحدود | از تنوع شخصیت | در ذهن خواننده ایجاد کند. مثلاً شاید بهتر بود که می‌گفت:

دل آدم‌ها کاش  
مثل این دفتر بود  
غصه‌هاشان را من  
پاک می‌کردم زود

بیشترین شعرهای کودک، به ویژه شعر کودک کشاورز، از نوع متن<sup>(۱۰)</sup> بسته‌اند، نه باز. به عبارتی، نمی‌توان برداشت‌های گوناگونی از آن‌ها کرد. در این شعرها مجال تأویل‌های گوناگون نیست و یا مطابق آن چه «رولان بارت<sup>(۱۱)</sup>» عقیده دارد، «تولد خواننده» به مرگ نویسنده منجر نمی‌شود. متن از آن جهت بسته است که از معنای ظاهری آن نمی‌توان به معنای دیگر رسید. تقابل دوگانه‌ای وجود ندارد و آن چه شاعر می‌نویسد،



قبلاً ذکر شد، باعث می‌شود که بیشتر شعرهای کودکانه و شاید هم نوجوانانه، عمر کوتاهی داشته و تنها در مقطعی از زمان زیبا و جذاب باشند. البته بعضی از شعرهای کودکانه، به سبب پرداختن به موضوع‌های کلی‌تر و فراگیر، ماندگار هستند، اما این تعداد شعر بسیار اندک است. مثلاً به این شعر کشاورز توجه کنید که موضوع عام دارد. شاید این شعر نسبت به بعضی شعرها که موضوع خاص‌تری دارند، ضعیف‌تر به نظر برسد، اما همیشه و در هر زمان همین خواهد بود که امروز:

توی دفتر امروز  
گل کشیدم، اما  
تا که دیدم بد شد  
پاک کردم آن را

خواننده عیناً همان را درک می‌کند و نه بیش از آن، در واقع، گویی یک معنی بیشتر وجود ندارد. دلیلش این است که شالوده شکنی نشده و از عناصر ابهام‌انگیز و نازک خیالی‌ها بهره نگرفته است. مثل این شعر و شعرهای بسیار دیگر از کشاورز:

توی بازی یک روز  
بر زمین افتادم  
دست من زخمی شد  
گریه را سر دادم

اولین بار آن روز  
خون خود را دیدم  
هم تعجب کردم  
هم کمی ترسیدم

زخم دستم خوب شد  
جای آن اما ماند  
یادگار آن روز  
روی دستم جا ماند (۱۲)

### کشاورز در شعر نوجوان

من فکر می‌کنم ناصر کشاورز، در سرودن شعر نوجوان موفق‌تر است و این درست عکس نظر بسیاری است که کودکانه‌های او را موفق‌تر می‌دانند. همان طور که درباره شعر کودکش گفتیم، کلام بیشتر به طرف نظم کشیده شده و از نوع متن بسته است. اما کشاورز در شعر نوجوان، خود را بالا کشیده و با در نظر گرفتن مخاطب که نسبت به کودک، رشد یافته‌تر است، هنری‌تر کار می‌کند. ایماژها در شعر نوجوانانه‌اش گسترش بیشتری دارد و کلاً جوهره شعری بارزتر است. برای وارد شدن به این بحث، از دو کتاب او «بوی نرگس» (۱۳) و آخرین مجموعه‌اش «تا خدا راهی نیست» (۱۴)، مثال‌هایی می‌زنیم.

در مجموعه بوی نرگس، دید شاعر بیشتر ژمانتیک و عاشقانه و کلام از غنای بیشتری برخوردار است. عاطفه، اندیشه و ایماژهای ذهنی و مادی در یک خط حرکت می‌کنند. موضوعات بیشتر عام و زبان سلیس و سهل و ممتنع است و بر این اساس، می‌توان گفت که ما با متن یا متن‌های بسته روبه‌رو نیستیم:

درون نگاهت چه بود؟  
دلم را تکان داد و رفت  
و با یک اشاره به دور  
خدا را نشان داد و رفت

نگاهت دلم را گرفت  
گمان می‌کنم برق داشت  
که بودی، نگاهت چه بود؟  
که با این جهان فرق داشت

نگاه تو چون آینه  
بدون خشن و صاف بود  
و مثل هوای سحر  
دل‌انگیز و شفاف بود

نگاهی که روی دلم  
گلی داغ و قرمز نشانند  
نگاهی که خیلی ظریف  
مرا در پیرانتر نشانند  
نگاهت دلم را سپرد  
به دنیایی از رنج و درد  
به یک لحظه صد مرتبه  
مرا ضربدر عشق کرد

تمام بدی‌های من  
شد از شانه‌هایم جدا  
مرا چون گلی سرخ و پاک  
سپردی به دست خدا

در این جا مشخص نیست که شخصیت شعر کیست و شاعر خواسته یا ناخواسته، نوعی ساخت‌شکنی کرده است تا مخاطب، شخصیت دلخواه خود را بیافریند. تم و لحن عاشقانه است و تصاویری چون «نگاه بدون خشم»، «رها شدن بدی از

شانه» و «روبین گل داغ در دل»، به لطف سخن افزوده است. واژه‌های «پرانتر» و «ضربدر»، اگر چه از نوع واژه‌های ادبی نیستند، در این شعر برجسته و چشم‌نوازند و با زبان عاطفی، آمیختگی خوبی دارند. عنوان شعر، «بوی نرگس» و نیز جنس واژه‌ها

و بافت جملات، اگر چه ذهن را به «امام زمان عج» سوق می‌دهد، باز هم دو گانه و کلی است و شاعر بدون نکر شخصیت و ممدوح، نوعی ساخت‌شکنی<sup>(۱۵)</sup> کرده است و همان طور که گفتیم، مخاطب می‌تواند شخصیت‌های آرمانی دیگر

را مدنظر قرار دهد:

تو می‌آیی از دورها  
از آن سوی مرز زمان  
چو خورشید بر اسب نور  
چو مهمانی از کپکشانان

می‌آیی که روح مرا  
بر از بوی نرگس کنی  
و در فهم آلاله‌ها  
مرا دشتی از حس کنی...

هم چنین شعر «درخت»، در این حال و هواست؛ یعنی هم لفظ و هم معنی تازه است و حداقل می‌تواند دو معنا داشته باشد. درخت را می‌توان استعاره انسان در نظر گرفت. بُن‌مایه و موتیف از نوع عاشقانه و «هجراتی» است:

تو گفتی که باشم  
درخت و شدم من  
ولی همنشین با  
غم تو شدم من

خودم دوست دارم  
درخت تو باشم  
همیشه همین است  
تمام تلاشم

ولی کاش می‌شد  
به سویت بیایم  
چرا ریشه‌ها را  
تو بستی به پایم

چرا پا ندادی  
به من مثل آدم  
چرا پیرزدن را  
ندادی به یادم

شده برگ‌هایم  
همه زرد و قرمز  
غم دوری از تو  
مرا کرده عاجز

چگونه بیایم  
به سوی تو؟ سخت است  
زمین مثل زنجیر  
به پای درخت است.

متأسفانه در بند چهارم، واژه «آدم» از استعارای بودن درخت کم می‌کند و تنها همین واژه، کل شعر را که می‌توانست معنای دیگری غیر از آن چه هست، داشته باشد، تک معنایی می‌کند. پس شاعر اگر می‌خواهد متنی باز و چند معنایی ارائه دهد، باید به تکتک واژه‌ها حساس باشد. زیرا هر جزء یا پدیده‌ای در شعر، در ارتباط با کل آن است. اگر همین بند چهارم هم نبود، چیزی عوض نمی‌شد. زیرا تقریباً همین مضمون در بند سوم، به نوعی گفته شده است.

یکی از شعرهای غنایی و عاشقانه دیگر در

مجموعه «بوی نرگس»، شعر «بیا سنگریزه شویم» است:

در آن لحظه‌هایی که هیچ  
به فکر کسی نیستی  
برو تا ته آینه  
بپرس از خودت کیستی

بیا سنگریزه شویم  
تنفس کنیم آب را  
بدو شیم از آسمان  
شبی شیر مهتاب را...

که بیشتر تصاویر درونی و ذهنی هستند و یک نوع حالت عرفانی یا اندیشه‌شبه شبیه عرفانی در آن دیده می‌شود که سخن را عمیق جلوه می‌دهد.

یکی دو شعر دیگر در این مجموعه، از شعرهای برتر به حساب می‌آیند؛ شعرهایی که در ستایش خداوند است. شاعر با جزئی‌نگری‌ها و تصاویر بکر و امروزی و حس و عاطفه‌ای که در شعر دمیده، هنر والای خود را به اوج رسانده است:

تو هستی که در آسمان  
گل داغ خورشید هست  
و نوی خیابان و پارک  
صمیمیت بید هست

بدون تو شعر درخت  
چه تکراری و کهنه است  
دل صاف آیینه‌ها  
به یک آه خواهد شکست...

شعر «باغ وحش»، به نظرم از بهترین‌های این مجموعه است و هر چند جنبه سمبولیک و استعاره‌ای ندارد، در بیان واقعیت‌ها بسیار موفق است و شاعر، خصوصیت بارز هر حیوان را در باغ‌وحش خوب و وصف می‌کند. از نکات جالب این شعر، برجسته‌سازی‌های آن است. مثلاً تصویر «دو گودال بی‌آب» در بند زیر که شاعر آن را برای چشم‌های یک آهوی دلمرده به کار گرفته:

و آهوی دلمرده‌ای  
که روی چمن خواب بود  
و بر صورتش جای چشم  
دو گودال بی‌آب بود

البته اگر دقیق شویم، اشکالی در این بند از شعر به چشم می‌خورد؛ اگر آهو خواب است، چگونه شاعر می‌تواند چشم‌هایش را ببیند؟

## ● بیشترین شعرهای کودک، به ویژه شعر کودک کشاورز، از نوع متن بسته‌اند، نه باز. به عبارتی، نمی‌توان برداشتهای گوناگونی از آن‌ها کرد.

نمی‌دانم، شاید منظور شاعر از «خواب»، خوابیده یا دراز کشیده باشد. این تصویر هم بسیار برجسته و چشم‌نواز است؛ به خصوص وقتی شیر را شرمگین می‌بینم:

و شیری که او شرم داشت  
زیالش که پوشیده بود  
و میمون بیچاره‌ای  
که تی شرت پوشیده بود

حال می‌پردازیم به آخرین کتاب نوجوان کشاورز، «تا خدا راهی نیست». کشاورز سعی کرده در این کتاب به کشف‌های تازه و شاید حتی به سبکی نو و مخصوص به خود برسد. زبان شعری این مجموعه، مثل اکثر مجموعه‌های او، زبانی تازه و مدرن جلوه می‌کند؛ حتی مدرن‌تر از مجموعه‌های دیگرش. او زبان عاطفی-ادبی را با واژگان صنعتی و در کل با زبان ارجاعی (علمی) درهم می‌آمیزد و سعی دارد به مسائل جدید و صنعتی اشاره کند. در این میان، دیدگاه او تغییر محسوسی نسبت به مجموعه‌های دیگرش دارد. او با زبان مدرن، به مدرنیته می‌تازد. این مسائل را گاه با دید رمانتیک



و گاه با نوعی عرفان و دید صوفی‌منشانه و در مجموع، با نوعی سادگی، سادگی‌مانندالایسم و احساسات شدید و افراطی رد می‌کند. نمونه این رویکرد را در شعر «دزد» به خوبی می‌بینیم:

واقعا دارد ضرورت  
این همه دیوار و نرده  
قفل، سیمان، آهن، آجر  
باز صد رحمت به پرده

خانه‌ای که نرده‌هایش  
تیز و دیوارش بلند است  
جای عشق و زندگی نیست  
بدتر از زندان و بند است

از چه می‌ترسیم؟ از دزد؟  
واقعا که خنده‌دار است  
دزد هم می‌ترسد از ما  
پس تفاهم برقرار است

دست دزدی را گرفتن  
بهرتر است از دستگیری  
کاش می‌خوردیم یا او  
در شبی نان و پنیری

نصف می‌کردیم با هم  
آن چه در پستوی خانه است  
نه عزیز من، نگو که  
ادعایی شاعرانه است

این شعر، انسان را به یاد «بینوایان» هوگو می‌اندازد؛ آن جا که کشیش شمع‌دانی‌های طلا را به دزدی چون ژان و الزان می‌بخشد و نیز یادآور ماجرای زاهد تبریزی، در حکایتی از سعدی است. در هر دوی این‌ها حکمتی نهفته است؛ کشیش می‌خواهد با این کار روح دزد را از پلیدی نجات دهد

و زاهد تبریزی هم با چنین فلسفه‌ای عبايش را به دزد می‌دهد و سعدی می‌گوید، از مردان بزرگ چنین کاری را عجب مدارا، البته همین هوگو، در داستان‌هایش بسیار بر دزدان تاخته است و شیخ ما هم همین گونه:

از کجا جمع کرده ثروت و مال

یا خودش دزد بود یا پدرش  
در حالی که کنون زمانه دگر گشته است و ما  
دیگر. ما که همه زاهد تبریزی و کشیش مسیحی  
نیستیم و دزدهایی که به گمان ناصر کشاورز، از فقر دزد شده‌اند نیز این گونه نیستند. امروزه دزدها بیشتر از تبار معتادان، جانپان، مُفت‌خوران، خلاف‌کاران، رانت‌خواران و... هستند.

من به ایشان همان حرفی را می‌زنم که «عبدالعلی دستغیب»، به فریدون مشیری گفته است: (۱۶)

«حسن مسالکیت یکی از نیرومندترین سرشت‌های بشری است... حتی هنرمندان نیز در این احساس سهیم‌اند و تعلق خاطری که به ساخته خود دارند، از تعلق خاطری که فلان ثروتمند به کاخ خود دارد، کمتر نیست و شاید بیشتر هم باشد. اگر من یکی از اشعار شاعر را بردارم و به نام خود به ثبت برسانم، گمان نمی‌کنم او با همه صلح و صفایی که دارد، ساکت بنشیند و بگذارد مالش را تصاحب کنند. پس چگونه متوقع است فلان ثروتمند [در این جا صاحبخانه] دارایی و باغ و زمین و آب خود را پیش بکشد و دو دستی به فقیران تقدیم کند.» و باز به قول وی: «تا جامعه بشری طبقاتی است، درس صلح و صفا دادن، بی‌توجه به اختلاف بنیادی، آب در هاون کوفتن است.»

«خاک کوچک» نیز از آن گونه شعرهاست. شاعر در این شعر گویا با «آسفالت» مخالف است: سلام ای خاک کوچک که ماندی زیر آسفالت تو چندین سال هستی اسیر قیر و آسفالت



تو استعداد داری  
که باشی باغ و جنگل  
ولی فعلاً اسیری  
به زیر قیر و جدول

تو دور از نور خورشید  
تو دور از آفتابی  
دلت تنگ است حتماً  
برای نهر آبی

بیا ای خاک بیرون  
که دوری از تو سخت است  
بدون تو نه یک گل  
نه سبزه نه درخت است.

این شعر یک نظم کامل است و به راحتی به نثر تبدیل می‌شود. هم چنین بیت اول بند سوم، از دو مصراع، یکی حشو است. نور خورشید مگر همان آفتاب نیست؟ تازه، او در این شعر چه چیزی را می‌خواهد ثابت کند؟ آیا آسفالت چیز بدی است؟ زمانی که مردم دورترین روستاها آرزو دارند کوچه و جاده‌هایشان آسفالت شود، می‌فرمایند ما آسفالت کوچه‌ها را بکنیم! چه آموزه‌ای در این شعر است؟ به نظر می‌رسد که شاعر، در بیان مشکل دارد. مثلاً می‌توانست بگوید، برای گل و درخت هم جایی بگذاریم.

در شعر «سراب داغ» هم از دید رمانتیکی فراتر رفته و به سانتی‌مانتالیسم در غلتیده است:  
شب که می‌شود

روشن این چراغ  
توی خانه‌مان

چند شاپرک

جمع می‌شوند  
دور نور آن

چرخ می‌زنند  
تند و بی‌قرار  
مثل فرفره

گیج می‌شوند  
می‌خورند با  
سر به پنجره



در خیالشان

روز روشن است  
نور این چراغ

کشته می‌شوند  
دسته دسته در  
این سراب داغ

ما مقصریم  
قلب‌ها شده  
مثل قلوه‌سنگ

با سلاح برق  
جنگ می‌کنیم  
با شب قشنگ

خونمی‌کنیم  
با ستاره‌ها

یا که نور ماه  
فکر کن بدین  
کارهای ما  
نیست اشتباه؟

گوشت برای زن و بچه ام نمی توانم فراهم کنم، مگر  
مجبورم هر روز یک من گوشت جلوی این حیوان که  
نه جمالی دارد و نه آوازی خوش، بگذارم!؛ به هر  
حال، عرفان و فلسفه شعر کشاورز، با دیدگاه  
عارفان بزرگی چون مولوی، عطار، بوسعید،  
سنایی، خواجه عبدالله انصاری و دیگران فرق دارد:

در این شعر، به ما درس اخلاق می دهد که برق  
خانه هاتان را خاموش کنید و مثل آدم های عصر  
حجر، در تاریکی شب به سر ببرید. واقعاً ادیسون  
چه کار اشتباهی کرد!

## ● ناصر کشاورز به سبب سابقه و تجربه ای که سال هاست در شعر کودک دارد، می گوشتد به موضوعات تکراری و دم دستی که دیگران درباره آن سخن ها گفته اند، با زاویه دید دیگر و بیان دیگر بپردازد.

در شعر «سبز سرد و بی جان» باز نگاه منفی  
به مدرنیته دارد. او در این شعر با «کود» که قوت  
مزارع برنج است و «سم» که آفات نباتی را از بین  
می برد، مخالف است. درست آن چه را باید حُسن  
بخواند، ضعف می شمرد و نتیجه می گیرد که این  
کارها «جاده ای سمت هلاک» است:

... نه نمی شد گفت این کار  
نامش آبادی خاک است  
گر چه پر بار است محصول  
جاده ای سمت هلاک است.

کی گفته خودپرستی  
زشت است یا گناه است  
تعریف کردن از خود  
یک کار اشتباه است  
باید به خود بنازیم  
این است صحبت من  
چون ما دلیم و روحیم  
نه دست و پا و این تن  
روحیم و وسعت ما  
صدها کویر و دریاست  
باور کنیم این خود  
خیلی بزرگ و زیباست  
با کشف این حقیقت  
زیباست خودپرستی  
این عشق مثل رودی است  
جاری است نوبی هستی

همین دید را در شعر «صدها کویر و دریا» دارد.  
شعری است ضد و نقیض و شاعر خواسته به  
نوعی دید عرفانی خود را آشکار سازد و کلام را  
عمیق و تازه جلوه دهد. عارفانه نگریستن از چند  
سال پیش، مورد نظر بعضی شعرای کودک و  
نوجوان، مثل کاظم مزینانی و جعفر ابراهیمی  
است. به هر حال، شاعر چه بخواند و چه نخواهد،  
دید عرفانی یا شبه عرفانی در کارهایش بازتاب  
دارد، اما دید عرفانی کشاورز، گاهی از نوع عرفان  
سهراب سپهری است. اگر چه سپهری معمولاً  
اندیشه هایش را به صورت سؤال مطرح می کند و  
گاه نیز جنبه نمادین و استعاره ای به آن ها می دهد، با  
این همه حتی در نگرش عرفانی و فلسفی سپهری  
هم می توان تردید کرد. مثلاً وقتی می گوید، «پس  
چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست»، آداماز خود  
می پرسد، چرا باید باشد؟ من که در ماه یک کیلو

عین خداپرستی است

این خودپرستی ما

چیزی به جز خدا نیست

در ذات و هستی ما

با کشف این که «ما دلیم و روحیم» و انسان، خود جهانی است که حرف همه عرفا و فلاسفه است و در طول زمان این مکالمه وجود داشته، حرفی نیست، اما این کشف دلیل بر خودپرستی نیست.

در فرهنگ ما و همه ملل، خودستایی و اظهار آن کاری است نکوئیده؛ مگر در مواردی خاص مثلاً دفاع از خود، در غیر این صورت، تعریف از خود جز خودخواهی و خودبزرگبینی چه می‌تواند باشد؟ به قول شیخ اجل سعدی، «مُشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید.» مگر این که جمعی در میان باشد مثلاً وقتی ما می‌گوییم غرور مملی، افتخار ما عیبی به شما نمی‌آید، البته نباید من و منیت بعضی شاعران و عارفان را به اشتباه فرض کرد. در شعر بزرگان و کلام عرفا به قول «مولانا» من‌ها، ماست، فرق من فرعون با من منصور حلاج بسیار است. «من منصوری» من شخصی نیست، به عکس، من فرعون منیت است.

گفت فرعونى اناالحق گشت پست

گفت منصوری اناالحق و برست

اما کشاورز حکم می‌دهد که خودپرستی، نه تنها چیز خوبی است، بلکه عین خداپرستی است. در فرازی از گفتار امام حسین(ع) آمده است که خداوند، خودپسندان را دوست ندارد.

چنین دیدی در مجموعه‌های دیگر، البته تک و توک، از او دیده می‌شود، مثلاً در مجموعه «بوی نرگس»، در شعر «هزاران چرخ سرگردان» که اتفاقاً شروع بسیار خوبی هم دارد و اکثر بندهای آن بسیار شاعرانه است، در یک بند می‌گوید:

پلیس چارراه ای کاش

که درویشی خداجو بود

به جای برگه قرآن داشت

و سوتش نیز یاهو بود

در جاهای دیگر نیز همین نگرش افراطی را می‌بینیم که بیشتر غلو و ادعای شاعرانه است:

بیاید روزی به مار

بگویم آقا سلام

اگر بوسه‌اش نیش بود

نگیریم از او انتقام...

چرا کشتن یک مگس

در این روزها جرم نیست.

## ● باید ناصر کشاورز را بیشتر یک «فرمالیست» نامید.

متأسفانه کشاورز با این طرز دید، نه تنها خود، راه را به اشتباه رفته، حتی در گوشه و کنار می‌بینم که شاعران جوان دیگر را نیز به اشتباه انداخته است؛ طوری که آن‌ها هم به تبعیت از او، به چنین دید غیر منطقی و ضد مدرنیته رسیده‌اند که من تنها یک نمونه از شعر شاعر خوب خراسانی، «عباسعلی سپاهی»، می‌آورم در مجموعه‌ای که به استقبال از شعرهای کشاورز رفته و اتفاقاً کتابش را هم تقدیم به او کرده است: (۱۷)

اصلاً چرا کُنسرو

مُد شد میان ما

ماهی چرا افتاد

در دام آدم‌ها

کی گفته لازم هست

شیلات هم باشد

یا این که در دنیا

ظلم و ستم باشد...

اما در مجموعه «تا خدا راهی نیست»، شعرهای دیگری با عنوان «میان گل و اسکناس»، گل مصنوعی، «زندگی در لحظه‌هاست» و به چشم

می‌خورد که به نسبت خوب پرداخت شده است. بعضی مضمون‌ها و ایماژها تازه و جذابند، اما بهترین شعرهای این مجموعه، به نظرم شعر «چه سوآلی چه جوابی» و «یک شانه شکسته» است:

... یک تکه شیشه گاهی  
دارد نشانی از دوست  
یک شانه شکسته  
گاهی نشانی از اوست

این چیزها چرا دور  
از چشم‌های مان است  
در صورتی که ردی  
از دوست توی آن است

حتماً نباید او را  
در آسمان بجوییم  
گاهی به جای گل‌ها  
یک سنگ را ببوییم

آن کاغذی که گفتم  
بردار تا بدانی  
شاید در آن همین شعر  
باشد که تو بخوانی

در این شعر، پیام و اندیشه هست و معادل اندیشه نیز عاصفه جریان دارد و نگاه مخاطب را به اشیای پیرامون برمی‌انگیزد. با وجود این، در بیت «شاید در آن همین شعر / باشد که تو بخوانی»، با آوردن واژه «همین» ردی از خود به جا گذاشته است که اگر نبود، بهتر بود. به نظرم اگر می‌گفت: شاید که شعری در آن / باشد که تو بخوانی، زیباتر بود. ولی پرونده ادبی ناصر کشاورز، با همین چند شعر بسته نمی‌شود. همان‌طور که گفتیم، او شعرهای بسیار برای کودکان و نوجوانان سروده و بعضی از کارهایش واقعاً درخشان و ماندگار است! شعرهایی مثل «کلاغ‌ها نگاه‌شان عمیق و شاعرانه

است»، «شبی پاییزی و سرد»، «نیلوفر و مرداب» و... در تاریخ ادبیات فارسی به شاعرانی برمی‌خوریم که اگر تنها یکی دو شعر عالی از آن‌ها نبود، بدون شک نامی و جایگاهی در میان مردم نداشتند: شاعرانی مثل فروغی بسطامی، مجمر و هاتف اصفهانی، وحشی بافقی، محتشم کاشانی و خیلی‌های دیگر. این در حالی است که اگر بخواهیم خیلی سخت‌گیرانه و نقادانه به انبوه کار کشاورز بپردازیم، حداقل می‌توان سی - چهل عنوان شعر ناب و ماندگار از وی برگزید که این برای یک شاعر، آن هم شاعر کودک و نوجوان، موفقیت بزرگی محسوب می‌شود. حتی معتقدم در این روزگار که همه می‌خواهند از خود و حال و هوای دل‌شان سخن‌سرایی کنند، اگر کسی یک شعر خوب هم برای کودکان و نوجوانان بگوید، کاری بزرگ انجام داده و این بالاترین هنر، یعنی ایثار است. حال آن که کشاورز و امثال او جای خود دارند.

### پی‌نوشت

۱. محاکات، از ریشته «mimes»، به معنی ادا در آوردن و تقلید است. البته نظر ارسطو و دیگران چنین نیست و محاکات را باز آفرینی یا بازنمایی معنا می‌کنند. حتی بعضی به معنای آفرینندگی گرفته‌اند؛ زیرا معتقدند عمل محاکات و یا بازآفرینی، زیباتر از واقعیت جهان بیرون است. محاکات معنای دیگری هم می‌دهد. مثلاً عمل محاکات، آن است که دو چیز همدیگر را معنی و تعریف کنند. به فرض، شاعری که موضوع را به شعر تبدیل می‌کند، آن را معرفی کرده و از سویی، خودش نیز معرفی شده است. مثلاً با شنیدن «کوه دماوند»، به یاد ملک‌الشعرای بهار می‌افتیم؛ زیرا او آن را [البته به شکل هنری] به ما معرفی کرده و در واقع خود نیز معرفی شده است. محاکات به گونه جزئی‌تر هم معنی می‌دهد. مثلاً در یک ترکیب هم کارایی دارد. به عنوان مثال، ما با شنیدن «باران برگ»، هم فراوانی برگ را می‌فهمیم و هم خود باران به ذهن ما می‌آید (منطق دو گانه).
۲. شعر «قطره‌های باران»، از مجموعه شعر گل‌های بابا، به‌به زیبا، چاپ اول ۱۳۸۱.
۳. ویکتور شکسلفسکی، از بنیانگذاران مکتب شکل‌گرای روسی است. وی در سال ۱۹۱۷، مقاله

تاویل‌های مختلفی می‌توان از آن‌ها کرد و بر عکس، اغلب شعرهای پروین اعتصامی از نوع متن بسته و بنابراین شعر فروغ هنری‌تر است.

۱۱. رولان بسارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵)، از ساختگرایان معروف، در مکاتب دیگر چون فرمالیسم و نشورفمالیسم و مکتب پراک حضور فعال داشته است، «نقد ادبی» دکتر شمسیا.

۱۲. از مجموعه «سبزتر از درخت».

۱۳. چاپ اول ۱۳۷۹، آستان قدس رضوی.

۱۴. چاپ اول ۱۳۸۰، قدیانی.

۱۵. ساخت یا ساختار ظاهری متن شکسته می‌شود و ساختار دیگری در ذهن شروع به شکل‌گیری می‌کند. در واقع دگرگونه فهمیدن یا اوج دگرگونه فهمیدن است.

۱۶. «به نرمی باران»، جشن نامه فریدون مشیری، ص ۱۸۱.

۱۷. مجموعه شعر «راه رفتن زیر باران»، سروده عباسعلی سپاهی یونسی، چاپ ۸۰، آیین تربیت.

مهمی با عنوان «هنر یعنی صنعت» نوشت که این مقاله به سبب اهمیتی که پیدا کرد، بیانیه فرمالیسم نامیده شد. شک洛夫سکی معتقد است، بسیاری از مسائل زیباشناختی و موضوعات از پس که تکرار شده، دیگر زیبایی خود را از دست داده‌اند و تأثیرگذار نیستند، اما با غریب‌سازی یا آشنایی زدایی، می‌توان دوباره از آن‌ها استفاده کرد.

۴. از مجموعه شعر «گل‌های بابا، به‌به چه زیبا».

۵. همان.

۶. از مجموعه شعر «مرا یک دایناسور درسته قورت داده»، چاپ اول ۱۳۸۰.

۷. همان.

۸. از مجموعه «گل‌های بابا».

۹. از مجموعه شعر «سبزتر از درخت»، چاپ اول ۱۳۸۰.

۱۰. منظور از متن بسته، متنی است که از کلام و معنای ظاهر آن نتوان به معنای دیگری رسید. مثلاً اغلب شعرهای فروغ فرخزاد، از نوع متن باز است؛ یعنی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی